

نتانیاهو در الحاق اراضی فلسطینی باید میراثی پایدار برگزیند

دیوید ماکوفسکی

9

دنس راس

۵ می ۲۰۲۰

نخست‌وزیر اسرائیل دیگر نیازی ندارد که بر سیاست معامله‌گرانه مربوط به وعده‌های مبارزات حزبی تکیه کند، بنابراین اگر همچنان به دنبال سیاست‌هایی باشد که چشم‌انداز صلح اسرائیل و هویت یهودی را تهدید کند، تاریخ قضاوت سختی درباره او خواهد کرد.

بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر، درخواست حق حاکمیت اسرائیل بر بخش‌هایی از کرانه باختری را به برنامه اصلی دولت جدید خود تبدیل کرده است. او تأکید دارد که این درخواست، یکی از مواردی است که می‌تواند در شش ماه اولیه دولت جدید، به کابینه و کنست (پارلمان اسرائیل) ارائه شود و اول جولای را به عنوان تاریخ معرفی این برنامه تعیین کرده است.

برخی طرح الحاق را موضوعی می‌نامند که نتانیاهو می‌خواهد به عنوان میراث از او باقی ماند. شاید چنین هم باشد اگر در نظر بگیریم که او می‌داند که در ۱۸ ماه آینده ممکن است از مقام نخست‌وزیری دوره‌ای خود کنار رود. اما میراث نتانیاهو و تصمیم‌گیری درباره الحاق را باید در تناسب با عوامل دیگر سنجید.

ظاهراً برخی بر این باورند که نتانیاهو اکنون قادر است به رویایی که در طول دوران نخست‌وزیری‌اش در سر داشته جامه عمل بپوشاند؛ یعنی الحاق همه ۱۳۰ شهرک یهودی‌نشین در کرانه باختری به خاک اسرائیل. با اینهمه، او که طولانی‌ترین دوره خدمت را در مقام نخست‌وزیری داشته و ۱۴ سال در این سمت بوده است و پنجمین دوره نخست‌وزیری‌اش را آغاز می‌کند، فقط در سال اخیر است که در مورد آرزوی خود برای الحاق همه شهرک‌ها سخن گفته است.

در واقع، نتانیاهو در ۱۶ می ۲۰۱۱ در برابر نمایندگان کنست اعلام کرد که بر اساس توافقات انجام‌شده در مذاکره با فلسطینی‌ها و بر اساس اجماع عمومی مردم اسرائیل، صرفاً به دنبال الحاق بخشی از شهرک‌های یهودی‌نشین است. نتانیاهو با اشاره به بخشی از شهرک‌ها (یا به اصطلاح «بلوک»‌ها) که عمدتاً در مجاورت مناطق شهری اسرائیل و در محدوده دیوار حائل امنیتی آنها قرار دارند و شمار زیادی از شهرک‌نشینان در آن زندگی می‌کنند، گفت: «ما موافق حفظ بلوک‌های یهودی‌نشین هستیم. توافق گسترده‌ای وجود دارد مبنی بر اینکه این بلوک‌ها باید جزو کشور اسرائیل باقی بمانند.» در همان زمان او علناً اعلام کرد که شهرک‌های دیگر، خارج از مرزهای اسرائیل قرار می‌گیرند.

شاید نتانیاهو هرگز الحاق همه شهرک‌های یهودی‌نشین را در اولویت خود قرار نداده باشد، زیرا حق دارد بترسد که چنین تصمیمی جداسازی اسرائیلی‌ها از فلسطینی‌ها را غیرممکن سازد و بدین ترتیب اسرائیل را به یک کشور دومیلتی تبدیل کند که در تضاد با ایده تشکیل کشور یهود است. آیا اکنون دیگر آنقدرها نگران نتیجه چنین اقدامی نیست؟ آیا او نگران نیست که چشم‌انداز واقعی الحاق ۳۰ درصد از کرانه باختری به اسرائیل سکه در طرح ترامپ مجاز شمرده شده — می‌تواند ضربه بزرگی به پیمان صلح اسرائیل و اردن وارد کند و مانع گسترش روابط آشکار با دولت‌های عرب حاشیه خلیج فارس شود؟ آیا او دیگر نگران این نیست که بسیاری از کشورهای اروپایی ممکن است نسبت به الحاق یکجانبه شهرک‌ها واکنش نشان دهند و از جمله در مقابل آن استقلال فلسطینیان را به رسمیت بشناسند؟

چگونه نتانیاهو از ایده الحاق بلوک‌های یهودی‌نشین به الحاق همه شهرک‌های یهودی‌نشین رسیده است؟ به نظر می‌رسد که مصلحت سیاسی بر عمل‌گرایی تقدم یافته است. دولت‌های نتانیاهو در سال ۲۰۰۹ و ۲۰۱۳ ترکیبی از احزاب چپ و راست بود، اما دولت سال ۲۰۱۵ فقط احزاب راست را در بر می‌گرفت. در این زمان بود که یکباره اصطلاح «بلوک‌های یهودی‌نشین» از واژگان سیاسی نتانیاهو حذف شد. علاوه بر این، وقتی هم دونالد ترامپ به ریاست‌جمهوری آمریکا رسید و طرح صلح خود را مطرح کرد، نتانیاهو نمی‌خواست که از رئیس‌جمهور آمریکا چپ‌تر دیده شود.

انگیزه‌های ترامپ، با توجه به اهمیت انتخاب مجدد در انتخابات ریاست‌جمهوری ماه نوامبر، آشکارا بر اساس بده‌بستان است: اگر فکر کنیم طرح الحاق ذره‌ای در انتخابات ما در آمریکا موثر است، هدف از طرح آن کسب آرای مسیحیان انجیلی و یهودیان است. نتانیاهو باید آفاق وسیع‌تری از برند ترامپ در کاسبکاری سیاسی را در نظر داشته باشد. ادوموند بورک، فیلسوف سیاسی ایرلندی قرن هیجدهم گفته است: «نماینده شما نه تنها جدیت خود بلکه قضاوت‌اش را هم مدیون شما است و اگر آن را فدای نظر شما کند، به جای خدمت، به شما خیانت کرده است.»

اگر نتانیاهو که اکنون ۷۰ سال دارد، موفق به تشکیل دولت شود، احتمالاً این آخرین باری خواهد بود که در انتخابات شرکت می‌کند. اگر او از سه کیفرخواستی هم که با آنها مواجه است، با حکم تیرنه بیرون آید، شایعانی وجود دارد که دنبال شغل تشریفاتی و بی‌دردسر ریاست‌جمهوری اسرائیل خواهد رفت.

اگر این انتخابات به‌واقع آخرین انتخابات نتانیاهو باشد، او می‌تواند کمتر از گذشته معامله‌گرانه عمل کند. او در قیاس با رهبران دیگر اسرائیل منحصر به فرد است، چرا که آنها اغلب در اواخر عمر به قدرت رسیدند. نخست‌وزیران مطرح سابق می‌دانستند که فرصت کمی دارند و بر اساس آن عمل می‌کردند. در پایان دوران نخست‌وزیری هم آنها مایل بودند که بر خلاف نظر رای‌دهندگان شتتی‌شان، تصمیمات دشواری بگیرند.

مناخیم بگین، قبل از اینکه به قدرت برسد، فکر نمی‌کرد که درست کمی پس از اینکه اسرائیل در جبهه نبرد با مصر قرار گرفت، صحرای سینا را به مصر تحویل خواهد داد و زمینه را برای عقب‌نشینی از همه شهرک‌های یهودی‌نشین صحرای سینا آماده خواهد کرد. اسحاق رابین (که در ایام جوانی مدتی رهبر بود)، قبل از نخست‌وزیر شدن، فکر نمی‌کرد که روزی دست یاسر عرفات را خواهد فشرد؛ یعنی همان کسی که رابین و اکثر اسرائیلی‌ها او را به عنوان تروریست اعظم محکوم می‌کردند. آریل شارون، معمار شهرک‌سازی یهودی‌نشین غزه، وقتی در ۱۹۷۱

فرمانده ارتش اسرائیل در جنوب بود، هرگز فکر نمی‌کرد که در مقام نخست‌وزیر ناچار باشد ساکنان آن شهرک‌ها را از غزه تخلیه کند.

آنها می‌دانستند که این اقدامات مورد پسند مردم اسرائیل نیست، اما با این حال این قدم‌ها را برداشتند چون احساس می‌کردند که وضعیت از زمان به قدرت رسیدن آنها، به خاطر تحولات پیش‌آمده، تغییر کرده است. هر کدام از آنها معتقد بودند که منافع ملی ایجاب می‌کند به تصویر بزرگ منافع استراتژیک اسرائیل در منطقه و در روابط با ایالات متحده و عرصه بین‌المللی نگاه کنند. آنها میراث خود را با نگاه به نیازهای اسرائیل تعریف می‌کردند تا خواسته‌های سیاسی رای‌دهندگان.

بگین، با تعریف این میراث در معنایی وسیع‌تر و نه بر حسب آنچه بیشترین آرای عمومی را جلب می‌کند، چند دهه خود را وقف اسرائیل کرد بدون اینکه درگیر جنگ‌های متعارف با دولت‌های عربی شود؛ جنگ‌هایی که طی ربع قرن اول موجودیت اسرائیل جان بسیاری را در هر دو طرف گرفت. به خاطر رایین و شارون بود که اسرائیل توانست مشخصاً از جنگ مداوم با جنبش ملی فلسطین پرهیز کند؛ هرچند روشن است که آنها نتوانستند محاسبات حماس را تغییر دهند یا کلیه مسائل اساسی با فلسطینی‌ها را حل و فصل کنند. هر کدام از این سه رهبر هم، بر اساس نیاز اسرائیل به حفظ هویت خود به عنوان یک کشور یهودی و دموکراتیک عمل کردند.

آریل شارون همیشه می‌گفت: «آنچه که از اینجا [در مقام نخست‌وزیر] می‌بینید، از آنجا [در مقام رای‌دهنده] نمی‌بینید.» منظور او این بود که نخست‌وزیران اسرائیل آینده مردم را بر شانه‌های خود قرار می‌دهند و به تعبیری، افق دید آنها با افق دید رای‌دهندگان متفاوت است. رهبری یعنی انجام کاری که درست است و نه آنچه پسند همگان است.

تاریخ، نگاه لطف‌آمیزی به الحاق همه شهرک‌های یهودی‌نشین نخواهد داشت؛ اقدامی که کمتر از یک دهه قبل خود نتانیاو هم قصد انجام آن را نداشته است. باید این نکته را روشن گفت: به نظر ما همه نوع الحاق یکجانبه اشتباه است و امیدواریم که نخست‌وزیر از انجام این کار خودداری کند. حداقل امیدواریم که او بین الحاق بلوک‌های معین یهودی‌نشین با الحاق تمام شهرک‌های یهودی‌نشین، از جمله شهرک‌های مستقر در دره اردن، تفاوت فائل باشد. الحاق اولی درهای آینده برای طرح دو کشور را نمی‌بندد، اما در صورت الحاق دومی، اسرائیل محکوم است که به یک کشور دومی تبدیل شود که اساساً هویت آن را تغییر می‌دهد. امیدواریم که نخست‌وزیر از سیاستمداران پیشین خود درس بگیرد و میراث ارزشمندی را انتخاب کند، میراثی که خصلت یهودی و دموکراتیک اسرائیل را برای نسل‌ها ضمانت می‌کند.

* دیوید ماکوفسکی، هموند برجسته زیگلر در انستیتو واشنگتن و مبدع پادکست «مواقع تصمیم» (*Decision Points*) است. دنیس راس نیز مشاور انستیتو و هموند برجسته ویلیام دیویدسون است. کتاب **قوی باش و یجرات: چگونه مهمترین رهبران اسرائیل سرنوشت این کشور را شکل دادند** حاصل همکاری آنها با یکدیگر است. این مقاله ابتدا در وبسایت تایمز اسرائیل (*Times of Israel*) منتشر شده است.